

## سلامی به حمیرا نگهت دستگیرزاده

غزل غریب غربت را در دیار غربت از نزدیک آشنا شدم باور نکردنی بود شاداب با طراوت و خندان و صمیمی مثل همیشه جوان و توانا و یک پارچه زندگی.

سالهای قبل وقتی در مکتب بودم و تازه با شعر آشنا شده بودم و علاقمند هنر شعر، یگانه راه دسترسی به هنر شعر غیر از خواندن کتاب های شعر.....و غیره یکی هم گوش دادن به برنامه های ادبی رادیو بود. مخصوصا برنامه های که بعد از ظهر روز جمعه به نشر میرسید. معمولا در مورد نویسندگان و شاعران تازه کار و داستان، طنز و طرح های ادبی صحبت ها و بحث های صورت میگرفت.....

من از آنجا و از دریچه های دیگر رادیو و تلویزیون افغانستان با بانوی شاعر، نویسنده، ادبیات شناس و حقوقدان آشنا شده و بعد هاهمواره از کارهای ادبی او (تا جاییکه به دسترسم قرار میگرفت) لذت می بردم و استفاده میکردم.

همیشه در آرزو به دست آوردن مجموعه های شعری حمیرا نگهت دستگیرزاده بودم. هر باریکه از طریق رادیو تلویزیون آن زمان اعلان میشد مجموعه بنام.....و..... چاپ شده اند، فکر میکردم شاید مجموعه دیگری از او باشد.

گاهی اگر مجله های معمول ادبی آن زمان را میخریدم، صفحه شعر و هنر آن را با عجله ورق میزدم و اگر شعری از این شاعر زن بزرگ در آن به نشر رسیده می بود حال و هوای تازه زندگی به سرم میزد و مرا دوباره و چندباره عاشق شعر خواندن و شعر میساخت.

تخیل و تازه کاری در شعر، صراحت بیان و در عین حال لطیف او هیچ گاه مجال آنرا برایم نداد تا بتوانم به استقبال شعر او بروم و یا در آن قالب ها بیان کنم هرچند همیشه و هنوز سرمشوق کارهای ناچیزم در این راه بوده و می باشند.

پس از آن شعر بلند و بالای آقای پرتو نادری برای مادر و شعر بزرگ و با شکوه خانم خالده فروغ در وصف پدر و شعرهای زیادی از این بانو شعر زبان دری حمیرا نگهت را خواندم. اما شعری که او چند سال قبل در سوگ

مادر عزیزش سروده بود، مادریکه بعد از مهاجرت برای همیشه او را از دست داده بود، چه با شکوه و چه غمگینانه زمزمه یی بود که دیگر از آن بزرگتر نمیتوان درد را و غم را و سوگ را به تصویر کشاند.

دریای تصویر های شعری خانم نگهت و بی پایان است و.....

من چندی قبل با تأسف از طریق سایت بی بی سی اطلاع حاصل نمودم که بیماری او را از آغوش خانواده به شفاخانه

کشانده است.

وقتی صدای خسته و شکسته حمیرا نگهت را در رادیو شنیدم، احساس کردم دنیا بر سرم ویران و تکه و پاره می گردد. تصویرهای از اولین آشنایی ها، اولین دیدارها و خنده ها و سرود های را که در آن زمان از او شنیده بودم، ناگهان زنده شدند. همه آن خاطره های خوب آنها از یک شاعر بزرگ کشور که خوشبختانه افتخار میزبانی او را چند سال قبل در

کلبه خودم در دیار غربت داشتم.

به یاد دارم که حمیرای نگهت عزیز، لایلا صراحت روشنی (که اکنون در قلب ماست و ولی در میان ما نیست) و خالده فروغ عزیز مهمان ما بودند. حمیرا چند بار اصرار کرد تا من نیز چندی از اشعارم را بخوانم. واقعیت اینست که من جرئت نکردم تا در برابر او و همچنان شاعران دیگری که در جمع حضور داشتند شعر گونه های خودم را بخوانم. ولی

برای حمیرای عزیز و عده دادم که بعد ها در فرصتی شعرهای خود را تقدیم او خواهم نمود.

ولی به این "بعد ها" نرسیدم و درد سرهای زندگی هم مجالم نداد تا اشتیاق خود را به شعر ها و مجموعه هایش ابراز دارم....

وقتی امشب شعر او را از رادیو شنیدم که به هریوای نازنین و هژیر عزیز سروده بود، باز همان حمیرای توانا در نظرم مجسم شد که مثل همیشه با تصویرهای مادرانه، زنانه و حمیرا نگهت گونه قلم به دست گرفته، قلب و درد

مشترک هزاران تن را به فریاد میکشد.

بعد از سفر همیشگی هنرمند جوان خانم مرضیه سپیده و درگذشت شاعره بزرگ فارسی دری لایلا صراحت روشنی که هنوز زخم های رفتن شان تازه به جا مانده اند وجود تو حمیرا، پیام دار صدا و شعر است. در چنین حالی دیگر توان شنیدن صدای خسته و پر از درد ترا نخواهم داشت.

یادت هست که وقتی چند سال قبل با آمدنت خانه ام را روشن کردی برایم و عده دادی، که باز هم بخانه ما می آیی، هریوا و هژیر را با خود می آوری، برایم اشعارت را میخوانی و بمن جرئت می بخشی که شعرهایم را برایت بخوانم. من و خانه من در انتظار تو و فرزندان و اشعارت می باشیم.

ای مهربان  
اگر بخانه من آمدی، چراغ شعر  
و گلدسته های خنده های شاد خود را بیار.  
و یک دریچه امید  
کزان به فروغ فردا های بی پایان بنگریم.

بی صبرانه منتظرم، وعده خلاف مباش و فراموشم مکن.

---

د پانو شمیره: له ۲ تر ۲

افغان جرمن آنلاین په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادښت: دلپکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هبله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په ځیر و لولئ